

# مُلْحَةُ الْأَعْرَابِ

تأليف:

ابومحمد قاسم بن علي مريزي بصرى

وفات:

سال ٥١٦ هجرى قمرى

ترجمه و شرح:

سيد مسلم تفت دار

مدرسه اميريه

جزيره قشم – گياهدان

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## بَابُ: قِسْمَةُ الْأَفْعَالِ:

۲۲- وَإِنْ أَرَدْتَ قِسْمَةَ الْأَفْعَالِ لِيَنْجَلِيَ عَنْكَ صَدَى الْإِشْكَالِ  
 ۲۳- فَهِيَ ثَلَاثٌ مَا لَهَنَّ رَابِعٌ مَاضٍ وَفِعْلٌ الْأَمْرِ وَالْمُضَارِعُ

۲۲ و ۲۳. اگر خواستی تقسیم افعال را (بدانی) تا اینکه زنگار اشکال از تو زدوده شود، پس آن سه است که چهارمی برای آن نیست: فعل ماضی و مضارع و امر.

### تنبیه:

(الصَّدى) با الف مقصوره، به معنای تشنگی و با همزه (الصَّداً) به معنای زنگ می‌باشد. در این بیت به معنای زنگ آمده اما به سبب وزن بیت، ضرورتاً مقصوره تلفظ زده می‌شود.

۲۴- فَكُلُّ مَا يَصْلُحُ فِيهِ أُمِّسٌ فَإِنَّهُ مَاضٍ بِغَيْرِ لَبْسٍ  
 ۲۵- وَحُكْمُهُ فَتُحُّ الْأَخِيرِ مِنْهُ كَقَوْلِهِمْ: سَارَ وَبَانَ عَنْهُ

### شرح:

نزد بصریون افعال به سه دسته تقسیم می‌شوند: ماضی، مضارع و امر. اما کوفیون افعال را به دو دسته‌ی ماضی و مضارع تقسیم‌بندی می‌کنند. آنان فعل امر را فرعی از مضارع می‌دانند. به تبع آن فعل امر همچون مضارع نزد آنان معرب است. رأی کوفیون بر این است که (افْعَلْ) در حقیقت (لِتَفْعَلْ) فعل مضارع با لام امر بوده است. اما چون امر حاضر زیاد بر سر زبان‌ها جاری است، آمدن لام امر و حرف مضارعه سنگین دانستند پس آن دو را برای تخفیف حذف نمودند.

۲۴ و ۲۵. هر چیزی که صلاحیت دارد (أُمِّسٌ) داخل آن شود، همانا آن بدون اشتباه ماضی است. و حکم ماضی، فتح آخر آن است. مانند گفته‌ی آنان: سَارَ (رفت) و بَانَ عَنْهُ (از آن جدا شد).

**تنبیه:** (لَبَسَ) لَبَسَ يَلْبَسُ یعنی مشتبه و نامفهوم شد. اما لَبَسَ يَلْبَسُ یعنی پوشید، به تن کرد.

### شرح:

ناظم رحمه الله بیان نمود که هر فعلی که صلاحیت داشت که (أَمَسَ) بر آن داخل شود پس آن ماضی است اما این علامت اغلیبی است زیرا لَبَسَ و عَسَى فعل ماضی هستند اما (أَمَسَ) بر آن دو داخل نمی‌شود و به مانند لَمْ يَخْرُجْ زَيْدٌ أَمَسَ. فعل مضارع است اما (أَمَسَ) بر آن داخل شد.

### نکته:

○ در اعراب فعل ماضی دو مذهب وجود دارد:

← **۱. مذهب اول:** همیشه فعل ماضی مبنی بر فته است. بنابراین نزد ایشان اعراب چهارده صیغهی فعل ماضی چنین می‌شود:

**(الف)** فَعَلَ، فَعَلًا، فَعَلْتُ، فَعَلْتَ، فَعَلْنَا، فَعَلْتُمْ، فَعَلْتُمْ عَلَى الْفَتْحِ.  
**(ب)** فَعَلُوا: فَعُلْ مَاضٍ مَبْنِيٌّ عَلَى الْفَتْحِ الْمُقَدَّرِ مَنَعٍ مِنْ ظُهُورِهَا اشْتِغَالُ الْمَحَلِّ بِالْحَرْكَةِ الْمُنَاسِبَةِ.

**(ج)** فَعَلَنْ، فَعَلْتِ، فَعَلْتُمَا، فَعَلْتُمْ، فَعَلْتِ، فَعَلْتُنَّ، فَعَلْتُ، فَعَلْتَا: فَعُلْ مَاضٍ مَبْنِيٌّ عَلَى الْفَتْحِ الْمُقَدَّرِ مَنَعٍ مِنْ ظُهُورِهِ السُّكُونُ الْمَجْلُوبُ لِلتَّخْلِصِ مِنْ تَوَالِي أَرْبَعٍ مُتَحَرِّكَاتٍ.

← **۲. مذهب دوم:** فعل ماضی مبنی بر ضم و فتح و سکون می‌آید.

**(الف)** فَعَلَ، فَعَلًا، فَعَلْتُ، فَعَلْتَ، فَعَلْنَا، فَعَلْتُمْ، فَعَلْتُمْ عَلَى الْفَتْحِ.  
**(ب)** فَعَلُوا: فَعُلْ مَاضٍ مَبْنِيٌّ عَلَى الضَّمِّ.  
**(ج)** فَعَلَنْ، فَعَلْتِ، فَعَلْتُمَا، فَعَلْتُمْ، فَعَلْتِ، فَعَلْتُنَّ، فَعَلْتُ، فَعَلْتَا: فَعُلْ مَاضٍ مَبْنِيٌّ عَلَى السُّكُونِ.

قول راجح، مذهب دوم است زیرا تقدیر در آن وجود ندارد و آنچه تقدیر در آن کمتر باشد اولی‌تر و از تکلف خالی است.

## بَابُ: الْأَمْرِ:

### ٢٦- وَالْأَمْرُ مَبْنِيٌّ عَلَى السُّكُونِ مِثَالُهُ: أَحَذَرَ صَفْقَةَ الْمَغْبُونِ

٢٦. فعل أمر مبني بر سکون است. مثال آن: أَحَذَرَ صَفْقَةَ الْمَغْبُونِ (بپرهیز از معامله‌ای که سود ندارد، فریب در آن وجود دارد).

#### تنبيه:

(صَفْقَةَ): به خرید و فروش گفته می‌شود. لِأَنَّهُمْ يُصَفِّقُونَ بِيَدِ الْبَائِعِ عَلَى الْمُشْتَرِي. زیرا آن‌ها هنگام خرید و فروش دست در دست یکدیگر می‌گذاشتند.

#### شرح:

اعراب فعل أمر:

مفرد مذکر غایب: افْعَلْ: فِعْلُ أَمْرٍ مَبْنِيٌّ عَلَى السُّكُونِ وَفَاعِلُهُ ضَمِيرٌ مُسْتَتِرٌ وَجُوبًا تَقْدِيرُهُ أَنْتَ.

مثنی مذکر غایب: افْعَلَا: فِعْلُ أَمْرٍ مَبْنِيٌّ عَلَى حَذْفِ التَّوْنِ وَالْفِ التَّنْيِیَةِ فِي مَحَلِّ رَفْعِ فَاعِلٍ.

جمع مذکر غایب: افْعَلُوا: فِعْلُ أَمْرٍ مَبْنِيٌّ عَلَى حَذْفِ التَّوْنِ وَوَاوِ الْجَمَاعَةِ فِي مَحَلِّ رَفْعِ فَاعِلٍ.

مفرد مؤنث مخاطب: افْعَلِي: فِعْلُ أَمْرٍ مَبْنِيٌّ عَلَى حَذْفِ التَّوْنِ وَيَاءِ الْمُؤَنَّثَةِ الْمُخَاطَبَةِ فِي مَحَلِّ رَفْعِ فَاعِلٍ.

مثنی مؤنث مخاطب: افْعَلَا: فِعْلُ أَمْرٍ مَبْنِيٌّ عَلَى حَذْفِ التَّوْنِ وَالْفِ التَّنْيِیَةِ فِي مَحَلِّ رَفْعِ فَاعِلٍ.

جمع مؤنث مخاطب: افْعَلْنَ: فِعْلُ أَمْرٍ مَبْنِيٌّ عَلَى السُّكُونِ وَتَوْنِ النَّسْوَةِ فِي مَحَلِّ رَفْعِ فَاعِلٍ.

## ۲۷- وَإِنْ تَلَّاهُ أَلْفٌ وَوَلَامٌ فَكَسِرٌ وَقُلْ: لِيَقْمُ الْغُلَامُ

۲۷. و اگر بعد از فعل أمر، الف و لام آمد پس کسره بده و بگو: لِيَقْمُ الْغُلَامُ (پسر بچه

باید بلند شود).

### شرح:

هرگاه قبل از همزه‌ی وصل، حرف ساکنی باشد التقاء ساکنین رخ می‌دهد. برای رهایی از التقاء ساکنین، به حرف قبل از همزه‌ی وصل، کسره می‌دهیم که به آن کسره‌ی عارض گفته می‌شود.

#### ● جاهایی که کسره‌ی عارض یافته می‌شود:

← اگر کلمه‌ی اول، مجزوم به لام أمر باشد: لِيَقْمُ الْغُلَامُ.

← اگر کلمه‌ی اول، فعل أمر باشد: قُمْ الْيَلَّ إِلَّا قَلِيلًا.

← اگر کلمه‌ی اول، فعل مضارع مجزوم باشد: لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا.

← اگر کلمه‌ی اول، اسم باشد: كَمِ الْمَالُ

← اگر کلمه‌ی اول، حرف باشد: يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخُمْرِ وَالْمَيْسِرِ.

← اگر کلمه‌ی اول، فعل ماضی باشد: قَالَتِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ.

**اما کلمه (مِنْ):** اگر بعد از آن همزه‌ی تعریف بود، از عرب مشهور است که فتحه داده‌اند:

مِنْ الَّذِينَ. اگر همزه‌ی وصل، غیر از همزه‌ی ال تعریف باشد، از عرب مشهور است که

کسره داده‌اند: مِنْ امْرَأَةٍ، مِنْ ابْنِكَ. در هر دو حالت، عکس آن نیز از عرب شنیده شده است.

٢٨- وَإِنْ أَمَرْتِ مِنْ سَعَى وَمِنْ عَدَا فَأَسْقِطِ الْحَرْفَ الْأَخِيرَ أَبَدًا  
 ٢٩- تَقُولُ: يَا زَيْدُ اغْدُ فِي يَوْمِ الْأَحَدِ وَاسْعَ إِلَى الْخَيْرَاتِ لُقِّيتَ الرَّشْدَ  
 ٣٠- وَهَكَذَا قَوْلُكَ: إِرْمُ مِنْ رَمَى فَاخْذُ عَلَيَّ ذَلِكَ فِيمَا اسْتَبَهَمَا

٢٨. و اگر امر کردی از سعی و از غذا، پس حرف آخری را همیشه بینداز.

٢٩. می‌گویی: ای زید! صبحگاهان برو در روز یک‌شنبه. و بسوی خیرات بشتاب که به راه راست هدایت کرده شوی.

٣٠. و این چنین گفته‌ی تو در: إِرْمُ از رَمَى. پس این (روش) را دنبال کن در چیزی که مبهم شد.

### تنبیه:

الف در "اسْتَبَهَمَا" الف اطلاق است.

### شرح:

○ صرف أمر حاضر از ناقص

← مفرد مذکر:

تَغْدُو، تَرْمِي، تَسْعَى: حرف مضارعه را حذف می‌کنیم: (عُدُو، رَمِي، سَعَى). چون با ساکن نمی‌توان کلمه را تلفظ زد از الف وصل کمک می‌گیریم: (أَعْدُو، إِرْمِي، إِسْعَى). فعل را مجزوم به حذف حرف عله می‌کنیم: أُعْدُو، إِرْمُ، إِسْعَ.

← مثنی:

تَغْدُوَانِ، تَرْمِيَانِ، تَسْعِيَانِ: حرف مضارعه را حذف می‌کنیم: (عُدُوَانِ، رَمِيَانِ، سَعِيَانِ). چون با ساکن نمی‌توان به کلمه‌ای تلفظ زد از الف وصل کمک می‌گیریم: (أَعْدُوَانِ، إِرْمِيَانِ، إِسْعِيَانِ). آخر فعل را مجزوم به حذف نون می‌کنیم: أُعْدُوَا، إِرْمِيَا، إِسْعِيَا.

← جمع مذکر:

تَغْدُونِ، تَرْمُونِ، تَسْعُونِ: روش آن مانند مثنی است: أُعْدُوا، إِرْمُوا، إِسْعُوا.

← مفرد مؤنث:

تَغْدِيْنِ، تَرْمِيْنِ، تَسْعِيْنِ: روش آن مانند مثنی است: إِغْدِي، إِرْمِي، إِسْعِي.

← جمع مؤنث:

تَغْدِينٌ، تَرْمِينٌ، تَسْعِينٌ: حرف مضارعه را حذف کرده و به جای آن الف وصل می‌گذاریم: اِغْدِينِ، اِرْمِينِ، اِسْعِينِ.

### نکته:

در مفرد مؤنث، نون حذف گردید زیرا در مفرد مؤنث، فعل امر، مجزوم به حذف نون می‌شود. اما در جمع مؤنث، نون نسوه، علامت جزم نیست بلکه فاعل است به همین سبب حذف نگردید.

○ اعراب فعل امری که آخر آن حرف عله باشد:

### ← مثال برای واو:

فعل (تَدْعُو)، امر آن می‌شود: اُدْعُ: فِعْلٌ أَمْرٌ مَبْنِيٌّ عَلَى حَذْفِ حَرْفِ الْعِلَّةِ مِنْ آخِرِهِ وَهُوَ الْوَاوُ، وَالضَّمَّةُ دَلِيلٌ عَلَيْهَا وَفَاعِلُهُ ضَمِيرٌ مُسْتَتِرٌ وَجُوبًا، تَقْدِيرُهُ أَنْتَ.

### ← مثال برای الف:

فعل (تَخْشَى)، امر آن می‌شود: اِخْشِ: فِعْلٌ أَمْرٌ مَبْنِيٌّ عَلَى حَذْفِ حَرْفِ الْعِلَّةِ مِنْ آخِرِهِ وَهُوَ الْأَلِفُ، وَالْفَتْحَةُ دَلِيلٌ عَلَيْهَا وَفَاعِلُهُ ضَمِيرٌ مُسْتَتِرٌ وَجُوبًا، تَقْدِيرُهُ أَنْتَ.

### ← مثال برای یاء:

فعل (تَرْمِي)، امر آن می‌شود: اِرْمِ: فِعْلٌ أَمْرٌ مَبْنِيٌّ عَلَى حَذْفِ حَرْفِ الْعِلَّةِ مِنْ آخِرِهِ وَهُوَ الْيَاءُ، وَالْكَسْرَةُ دَلِيلٌ عَلَيْهَا وَفَاعِلُهُ ضَمِيرٌ مُسْتَتِرٌ وَجُوبًا، تَقْدِيرُهُ أَنْتَ.

### ○ شواهدی از قرآن:

﴿فَتَوَلَّ عَنْهُمْ﴾. [الصافات/۱۷۴]. ﴿وَأَنْتَ عَلَيْهِمْ﴾. [المائدة/۲۷]. ﴿فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ﴾. [طه/۷۲].

۳۱. وَالْأَمْرُ مِنْ خَافَ خَفِ الْعِقَابَا وَمِنْ أَجَادَ أَجِدِ الْجَوَابَا

۳۲. وَإِنْ يَكُنْ أَمْرُكَ لِلْمُؤَنَّثِ فَقُلْ لَهَا: خَافِي رِجَالِ الْعَبَثِ

۳۱. و فعل امر از "خَافَ" می‌شود: "خَفِ الْعِقَابَا" از عقوبت بترس. و از "أَجَادَ" می‌شود:

"أَجِدِ الْجَوَابَا" خوب و نیکو جواب بده.

۳۲. و اگر امر تو برای مؤنث باشد؛ پس به او بگو: "خَافِي رِجَالِ الْعَبَثِ" از مردان بی‌بند

و بار بترس.

## تنبیه:

الف در "الْعَقَابَا" و "الجَوَابَا" الف اطلاق است.

## شرح:

### ○ فعل امر از فعل اجوف

#### ← مفرد مذکر:

تَقُولُ، تَخَافُ، تَبِيعُ: حرف مضارعه را حذف می‌نماییم: (قُولُ، خَافُ، بِيْعُ) آن را مجزوم می‌گردانیم: (قُولُ، خَافُ، بِيْعُ). التقاء ساکنین بوجود می‌آید، حرف عله را حذف می‌نماییم، می‌شود: قُلْ، خَفْ، بِعْ.

#### ← مثنی مذکر و مؤنث:

تَقُولَانِ، تَخَافَانِ، تَبِيعَانِ: ابتدا حرف مضارعه را حذف می‌کنیم: (قُولَانِ، خَافَانِ، بِيْعَانِ). سپس فعل را مجزوم به حذف نون می‌کنیم، می‌شود: قُولَا، خَافَا، بِيْعَا.

#### ← جمع مذکر:

تَقُولُونَ، تَخَافُونَ، تَبِيعُونَ: ابتدا حرف مضارعه را حذف می‌کنیم: (قُولُونَ، خَافُونَ، بِيْعُونَ). سپس فعل را مجزوم به حذف نون می‌کنیم، می‌شود: قُولُوا، خَافُوا، بِيْعُوا.

#### ← مفرد مؤنث:

تَقُولِينَ، تَخَافِينَ، تَبِيعِينَ: ابتدا حرف مضارعه را حذف می‌کنیم: (قُولِينَ، خَافِينَ، بِيْعِينَ). سپس فعل را مجزوم به حذف نون می‌کنیم، می‌شود: قُولِي، خَافِي، بِيْعِي.

#### ← جمع مؤنث:

تَقُلْنَ، تَخَفْنَ، تَبِعْنَ: حرف مضارعه را حذف می‌کنیم، می‌شود: قُلْنَ، خَفْنَ، بِعْنَ.

### ○ فعل امر از اجوف، باب: أَفْعَلْ يُفْعِلُ إِفْعَال

جهت ساختن فعل امر از اجوف بر باب إِفْعَال می‌توانیم از دو روش کمک بگیریم. در این کتاب، طریقه‌ی ساختن آن از روش اول را آموزش می‌بینیم. علاقمندانی که می‌خواهند از روش دوم مطلع شوند می‌توانند به کتاب‌های ما، شرح نظم المقصود فی الصرف، شرح لامیة الأفعال اثر ابن مالک و شرح تصریف زنجانی مراجعه نمایند.



ابتدا فعل ماضی - قبل از این که اعلال بر آن حادث شود - را می‌نویسیم: **أَجُودَ**. سپس یک حرف مانده به آخر را کسره داده و در پایان، حرف آخر را ساکن می‌گردانیم: **أَجُودُ**. در این مرحله می‌بینیم که کسره بر روی حرف عله سنگینی می‌کند و قبل از آن، حرف صحیح ساکن قرار دارد پس حرکات را نقل می‌کنیم. یعنی کسره را از روی حرف عله برداشته و آن را به حرف قبل نقل می‌کنیم و سکون را از حرف قبل برداشته، آن را بر روی حرف عله قرار می‌دهیم. زیرا قاعده‌ی کلی این است که عرب بر روی حرف عله، حرکت قرار نمی‌دهد بلکه همیشه آن را ساکن می‌کند، می‌شود: **أَجُودُ**. مشاهده می‌کنیم که التقای ساکنین حادث می‌شود، برای خلاصی از آن، حرف عله را حذف می‌کنیم: **أَجِدُ**.